

وظیفه آموزگار

آموزگار باید از یکطرف طبیعت و فطرت طفلی را که میخواهد تعلیم دهد در نظر گرفته و از طرف دیگر کیفیت علمی را که بطور عمومی تعلیم میدهد و قسمتی را که مخصوصاً میخواهد بطفل بیاموزد مورد توجه خویش قرار دهد. این است که سر آنکه گفته میشود: ثنوری آموزگاری متکی بعلم النفس و منطق است، زیرا علم بتحوالات حیاتی آنها که تحت تعلیم قرار میگیرند از رشته های مربوط بعلم النفس است و يك مطالعه و دقت کامل و منظم در روحيات میتواند ما را در بدست آوردن این علم كمك نماید هر چند این مطالعه مستقیماً چیزی بمانمیدهد. برای تحصیل این علم تنها راه قطعی اینست که بوسیله هم افق شدن باطفالی که باید آنها را تعلیم داد روحيات آنها را مطالعه نمود.

ولی نظری که تنها متکی بر علم النفس باشد نمیتواند تعلیم مؤثری باطفال بدهد، زیرا اراده اطفال غالباً غیر صواب کار میکند و بعلاوه ممکن است با نتایج غیر کامل و نیمه تمام قانع بشود. بنابراین آموزگاری باید مواد علم را آنطور مرتب نماید که روابط حقیقی آنها فوراً واضح شده و اتکای هر قسمت بقسمت دیگر روشن باشد، اینست غرض ما از بکار انداختن منطق در وظیفه آموزگاری.

بطور کلی هر تعلیمی که در ضمن مواد علم روابط و مناسبات حقیقی را مشخص و واضح نماید آن تعلیم منطقی است، بین این دو اصل یعنی منطق و علم النفس هیچ مخالفت و تناقضی نیست زیرا تحقیقات و جستجوهای متکی بر مبادی علم النفس است وقتی استفسار میکنیم که اراده در کوشش خویش برای معامله با دنیا چطور کار میکند؟ جواب این استفسار غالباً نشان میدهد که اراده طوری کار میکند که نتیجه غلط بدست میآید مانند توضیحاتیکه در باب کیفیات جوی طبیعی در افسانه های پر از خرافات و حشوها یافت میشود.

اما وقتی استفسار کردیم که اراده چطور باید کار کند تا حقیقت را بدست بیاورد داخل استفسار منطقی شده ایم.

در موقع مخالفت بین طریقه علم النفس و طریقه منطقی در قسمت تعلیم و تربیت، اصطلاح منطقی را برخلاف فلسفه جاریه و اصول فعلی منطوق را به «نفس»

نفسبر میکنند اما در این شصت سال اخیر منطق در مقابل این سوء تفسیر اعتراض کرده است و اینگونه تحدید را غلط دانسته است.

خلاصه هر قسمت از تعلیم که يك نحو حرکت و پیشرفت روحی در طفل ایجاد میکند آن قسمت مربوط بعلم النفس است و هر قسمت از تعلیم که متعلم را بطرف حقیقت هدایت نماید تعلیم منطقی است.

وقتی معلم بیک قسمت از مواد تعلیمی را تهیه میکند باید اولاً تشخیص دهد که چه روابط و مناسباتی را در این تعلیم جلو نظر متعلم بیاورد. پس از آن دو مسئله از مسائل علم النفس را باید حل نماید:

اول آنکه قوای دماغی طفل چه نحو عملی را باید انجام دهند تا این مناسبات را دریابند. دوم آنکه چگونه باید بایستی آنها را وادار نمود که این عمل را انجام دهند. در موقع تدریس توجه آموزگار بلاشک معطوف بقسمت سوم این مسائل است ولی در قسمت دیگر باید همیشه در خاطره وی بوده و با قسمت سوم توحید مساعی کند و گرنه درس او در ایجاد نتیجه قصور خواهد کرد.

از طرف دیگر شاگردان توجه خود را بقسمت منطقی این مناسبات یعنی بمواد درس معطوف میدارند و در قسمت اعمال دماغی متوجه نیستند و حتی از نقشه و طریقه آموزگار که آنها را وادار به بکار انداختن قوای دماغی نموده بی اطلاع و خالی الذهن هستند اگر هم خالی الذهن نباشند بایستی چنین باشند.

همینکه آموزگار دریافت که کار وی تنها جنبه وسیطی دارد وظیفه حقی خود را که آموختن بدیگرانست دریافته است.

غرض از آموختن در اینجا قدرت فهم و قدرت عمل هر دو است یعنی مقصود از آن تحصیل علم است بآن معنی که گفتیم و بحث کردیم و خلاصه آن اینکه علم یعنی قوه که بوسیله آن انسان بطور مؤثر با وضعیات مقابله نماید.

طریقه دالتون بحث ما بتعلیم کلاس محدود است زیرا غرض ما مساعدت با آموزگار در این قسمت از کار اوست ولی نتیجه این بحث این نیست که تمام ساعات آموزشگاه باید بتعلیم دادن مستقیم صرف شود.

در کلاسهای عالیتر کار باید بیشتر شخصی و فردی باشد و اینطرز معروف بطرز دالتون Dalton است که اساس آن اینست که باید در هر ماه قراردادی برای يك قسمت کار بشود و انجام این تعهد و عمل را باید بدانش آموزان رها نمود، تعالیم شفاهی از فروع این تعهد و جزو مساعدتهای مدرسی است.

از روی این طریقه اطاقهایی را برای هر يك از موضوعات درسی تهیه میکنند و اسبابهای لازمه را از قبیل کتب، نقشه و غیره در آن میکنند و با اضافه يك آموزگاری هم در آنجا میکنند که هر وقت شاگردی کمک او را لازم داشته باشد ویرا قیادت و معاونت نموده ضمناً آمار کاریرا که هر يك از دانش آموزان انجام داده است مرتب نماید. مقصود از این طریقه آنست که کوشش و جدیت فردی و مسئولیت خصوصی ایجاد شود.

برای باسواد نمودن ۲۰۰ میلیون چینی

اخیراً دولت چین بمنظور تقابل عدّه بیسوادان بر نامه مخصوص تعلیمات اکابر تدوین نموده است. برنامه مذکور تا شش سال ادامه خواهد داشت و مرادی که تدریس میشود عبارت از تعلیم حروف ساده چینی و مختصری از تعلیمات مدنی و تمرینات بدنی خواهد بود. برنامه طوری تنظیم شده است که هر يك از اکابر در ظرف ۳ الی ۶ ماه مواد فوق الذکر را فرا خواهند گرفت و بدین طریق پس از ۶ سال اهالی چین علاوه بر اینکه بخواندن و نوشتن چینی ساده آشنائی خواهند داشت صاحب معلوماتی نیز خواهند شد که لازمه هر شخص متعدد و مقتضای زندگانی این عصر میباشد.

در اثناء اجراء برنامه همه ساله ۲۰ الی ۴۰ باب آموزشگاه مخصوص تعلیمات اکابر در هر يك از حوزهها و شهرهای معتبر دائر خواهد شد. برای آنکه دولت چین بتواند برنامه خود را با بهترین صورتی اجرا نماید در نظر دارد از فیلمهای تربیتی نیز استمداد نماید.

فملاً عدّه بیسوادان اکابر در چین بالغ بر ۲۰۰ میلیون و بملاوه ۲۰ میلیون هم اطفال آنها میباشد که هنوز بسن ۱۵ نرسیده اند.